٣٤١٩

٢٤١٩
٢٤١٩ ش ٥/٢

سقر دوزخ و نار آتش ولی دان سعیر
چو جنت بهشت آخر آن سرای
ریه شش قفا جبره و وجه روی
فخذ ران عقب پاشنه رجل پای
شفه لب لسان چون زبان فم دهان
ید و جارحه دست و حلقوم نای
فرس اسپ و بغل استر و سرج زین
بعیر اشتر است و جرس چه درای
رجل مرد و مرأة زن و زوج جفت باشد
غنی مالدار است و مسکین گدای
قناة است کاریز و عذب آب خوش
چو ینبوع چشمه حما است لای

کران عود و بربط و تر شرعه رود
ولی صبح چنگ است و مزمار نای
غضنفر و هیصم چو هرماس شیر
صریمه عزیمه چو اندیشه رای
تکلم سخن گو تکرم ببخش
تضرم برافروز و زد بر فزای
تعلم بیاموز و اعلم بدان جز بدان
ترحم ببخشای و اسحق بسای
خرد را لقب لب نهی است و حجر
دها و ذکا زیرکی عقل رای
تعب رنج و داء علت و قرح ریش
وجع درد و حمی تب و بلوا بلای

هذا ناراستی کذب وفریه دروغ ‌ دروغ کورا کویند

راست کورا کویند ‌ عفیف وحصور وورع پارسا ‌ پارسایی

بلد کوره را شهر دان شهر ماه ‌ ناه ماه را کویند

کوره آنکی را کویند ‌ دکر وتر را طاق دان طاق تا یکی

عیون شو چشم وبلید است کند ذهن

انکه تیز چشم است ‌ بود لوذعی المعی تیز رای ‌ تند زبان

حقیق وجدیر وقمین وحری

سزاوار ها کیر واد خل درای

سزاوارست

ثمن چه بهاء بها دو شنی

قیمت جنس ‌ ثبور است ویح وبود وبل وای

نو خر کوش ارنب شمر زنیغ مبل

جرذ دان ویربوع موش دو پای

رحیم است وغفار آمرزگار
صمد بی نیاز و ورع پارسای

زعبد بنده ستنکیر اینام
وصی محمد علی مرتضی

ائمه ده و دو بود بیکمان
نبی را ثنا گو بقرآن خدای

القطعه فی بحر المجتث

ببحر مجتث زان بحرها شتاب کنند
گزان سخن همه چون لؤلؤ خوشاب کنند

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات
چنین کنند چو تقطیع آن صواب کنند

ضیاء و نور و سنا روشنی افق چه کران

فیم

فتی جوان وخفیف سبک ثقیل گران

ذهب زر است و حدید آهن و رصاص ارزیز
قلعی را گویند

لجین سیم زجاج آبگینه معدن کان
زرِ خالص گویند
آینه

نحاس صفر مس روی انکشت وسرب

حلی است زیور وغالی گران رخیص ارزان

جراز و سیف و حسام است عضب و صارم
تیغ

مجن وجنه سپر سهم تیر وقوس کمان

عصی و یلبه جوشن است درع زره

وهق کمند ولی نصل معبله پیکان

هدف نشانه غرض هم خشیعه زهگیر است

ونیزه آمد ومعراض تیر کز میدان

عجاج ونقع وقتام وهبا وهیج غبار
یعنی نره

کلوم خستگی و موت مرگ مرة توان

خشاشه باقی جان و عراضه راه آورد

قراضه ریزه زر ربح سود و خسر زیان

یغوث نسر یعوق است و بعل و عزی

سواع لات منات است نامهای بتان

صنم بت است و نصب آن بتی که از سنگ است

وثن بت و وثنی بت پرست الّ پیمان

چو عود شارف ناب است و ثلب نافه پیر

افیل حاشیه و حشو اشتران جوان

القطعة فی بحر الرمل

خوشتر است از بحرها بحر رمل بر اتفاق

پیش باشد طبعها را سوی نظمش اشتیاق

فاعلات

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

شاد باش ای مفخر اهل خراسان و عراق

جید گردن صدر سینه رکبه زانو رأس سر

ثوب جامه رزق روزی زاد توشه باب در

عرش سقف و بیت خانه کحل سرمه و فلک

حسن خوبی قبح زشتی جاف خشک و رطب تر

ذئب سرحان سپید گرگ و سمع بچه فار موش

حیه مار و حوت ماهی طیر مرغ و ریش پر

عین چشم و انف بینی حاجب ابرو شعر موی

نقی مغز و شحم پیه اذن گوش اطروش کر

هدنه صلح و حرب جنگ و یوم روز و لیل شب

غیظ خشم و ضحک خنده حکه خارش نغبه کر

شارق شمس ذکاء یوح بیضا افتاب

سام نیر عسجد عقیان عین نضر زر

دوست

نیک صحبت قبله بوسه مهر کابین خدن

فحل نر

زوج شوی و زوجه زن عزهان سبست و

شت

حنطه گندم دخنه ارزن خبز نان و لحم گو

اصل بیخ و فرع شاخ و بزر تخم و قطف بر

لجه و داما و یم بحر دریا قعر تک

خر

فیل پیل و بق پشه ظبی و حمار اهو و

ر

شط شاطی عدوه دجله عبقه و ساحل کنا

ر

معبر انچه بگذرانند معبر انجای گذ

شنشنه هجیر شیمه دیدن داب اخوی ست

غیث باران ثلج برف و ثاد نم مبلول تر

جمع

جمع طلس شنیذ مان اوس باشد نام کرك

فرض عجوه نام خرما شرق باشد نام خور

بوقجامه ستر پرده رقعه پاره رث کهن

الظهارة ابره دان والبطانه استر

القطعة في بحر المجتث

قد نمود ز چمن حسن سرو خوش رفتار

زهی طراوت رؤیت گل همیشه بهار

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

شناس مجتث این بحر را و کن تکرار

قرنس خیزه کم آستین و سب دستار

جوذ بل دامن جامه است و تکه بند ازار

قطاب جیب سراویل ازار و خف موزه

عَنَاد سازه و جبرئیل زِمام مهار

مدینه و بَلَد و مِصر شهر و سور و ربض

چنانکه معرکه لشکرگه است و حِصن حصار

صحیفه نامه قلم خامه دان و سکّین کارد

خیاط مخیط سوزن چه خرت سَمّ سوفار

لبیب عاقل و غمر و غبی و غافل کول

شفیق دادر و ردء و رفیق و صاحب یار

حدیقه باغ و خشب چوب و خوخ شفتالو

سفرجل آبی و تفّاح سیب و رمّان نار

عقار و قهوه راح مدام و قرقف می

بطل دلاور و فارس سوار و صید شکار

احد یکی عشره ده مائه صد اثنان دو

ثلث

ثلث و خمس و سه و پنج و اربعست چهار

ولیك ستّه و سبعه ثمانیه تسعه

شمار

شش است و هفت دگر هشت و نه چو الف

چو بیست عشرین دان بعد ازین ثلاثین سی

چو اربعین چهل و پنجهش تو خمسین دار

چو شصت ستّین هفتاد با سبعین

دگر ثمانین تسعین نود الی است صد

غرب بید است و صنوبر خلاف و نار و

چو نخل خرما فرصاد توت دلب چنار

ورق چو برگ درختست و غصن شاخ درخت

چو دوحه بیخ درخت و غثام اسفیدار

شمامه عطر بوذ بویه دان بوی چو نه

بمدّ وقصر تومأ ورد را كلاب شمار

رحيض شسته دلش چركن وبرئ بيزار

ولول رام وثن خفته ويقظ بيدار

كثير بيحد ووافر تمام ناقص كم

فلسل ونذ ريسر اندك وحساب شمار

عوان ثيبه كالم عرب چو شوهردي

ثرام پرده باريك تكّه بند ازار

مراح جاى شتر مربض است جاى غنم

كناس دان وجايم جاى آهو كنار

فصيم دان چز خر وعلف ادرى اخور

علبق نوين نشوار وجرّه چه نشخوار

قبيله امّه وعصبه چو رمط فرقه كو

چنانکه ایم و خنش اخرم است و اشجع مار

بطین بزرگ شکم باشد و حزین غمگین

بشیر مژده دهنده حمیر جمع حمار

چو طلح و خمط درختان خار بنوزاست

چو اثل شور گز و شوک خار سدر کنار

عقور کلب گزنده جمل شتر باشد

خریف فصل خزان و ربیع فصل بهار

نوا و عجم چو هستند دانه خرما

شناس نبق و عثام را با سفیدار

نمد لباده بود سال بر نهاده لبد

پلاس حلس د رخش و زمین و آب عقار

رضاع اخ است گرفتن چه دست بکر

تعانق است گرفتن کنار حجر کنار

القطعة من ثنا في بحر المجتث

بریزد ر صدف خاطر ای هنر پرور

ز بحر مجتث دلکش سفینه های گهر

مفاعلن فعلات مفاعلن فعلات

بخوان ز بعید وی این قطعه نصاب زبر

قریب رکن حمیم است خویش لبن پسر

ولید طفل بچه ام والده مادر

رحم قرابت زهدان بود ختن داماد

چنانکه صهر خسر والد اب است پدر

زکی است پاك حفی مهربان خفی پنهان

جلی پدید و نبی و رسول پیغمبر

ملك فرشته فلك چرخ ومشتری برجیس

شهاب کوکب دری ونجم چه اختر

فلق سفیدی شفق لروشنی در اول شب

ربیبه دختر زن بنت ابنه دان دختر

حمل بره بقر ثور کاو وعجل بچش

مراره زهره طحال وکبد سپرز جگر

بعید دور وراء پس امام پیش وسط

میانه وسط میان تحت زیر فوق زبر

علاة سندان قطبس پتك ومنفخ دم

قدوم منحت تیشه خصین وفاس تبر

سوار دست برنجن چه پای را خلخال

وشاح عقد حمایل رعاث تاج افسر

بدی نخستین ثانی دوم آخر پسین
نقیض اولی آخری و آخر است دیگر
بکیم کنگ ذریعه وسیله مرجل دیگ
ندیف پنبه شنیده شناس وقد رخطر
قبض کرنه ویلمق قبا و ربطه رکو
نصیف همچه خمار است مقنعه معجر
اجاج تلخ نفه بیمزه است و مالح شور
فرات عذب زبیب اصف مویز و کبر
شفا جرف لب وادی و هار افتاده
جهنه چو وجهه شطر است سوی قله چو سر
شراره جذوه بود مارج شواظ لهب
زبانه فحم چه انگشت رماد خاکستر

عجز

عجین خمیر دقیق آرد و نخاله سبوس

ادام نان خورش قند و سکر است سکر

خدام تنگ ثفر پاردم لجام لگام

عنان دوال وی و منطق نطاق کمر

زکاز و کنز بود گنج و صبر فی صراف

ستوفه سهنه و حداد و قبر اسکر

القطعة فی بحر الرمل

ایکه چشم شوخت از مستی دل و عقلم ربود

بر زبانم نیست جز ذکر لبت گفت و شنود

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

چون بدانستی که این بحر رمل شد گوی زود

فرخ فروج است جوجه بیضه تخم مرغ خود

چون عنبا انکور و تین انجیر کمثری مرود
اصفر و فاقع چه زردست احمر و قانیست سرخ
هست اخضر سبز و واضح روشن آزرق کبود
جندل و صخر و حجر چون جلمد و جلمود سنك
هست حصبا سنكريزه ماء و وادی آب رود
جود و فیض و جود بخشش جوده نیکی جوده تك
وعظ میثاق نصیحت پند و پیمان و درود
نرص و حیب قرص محیب چون ورق باشد پیه سپر
امت و ربع و محوه ربوه چون صیت بالا فرود
عنبر دیزد رها زبان است و عنبر ذر ربها
چون غنادان بی نیازی و زمه خوانی سرود
ظرد ابه حی زنده دبس دوشاب عنب

ذم

ثُومُ سیر و جلجلان کشنیز چون حِمَّص نخود

هاوِیَه دان و جَهَنَّم دوزخ و غَسّاق ریم

دود کِرم و دُخّ نحاس است و دُخان یحموم دود

تاجِر آن سالار با زرکان و فاجِر نابکار

صاعِدان مردی که بالا میرود هابِط فرود

رازِیانج بادیان سُکّ بوی خوش اِذخِر فور

نَثرْ شتّی را پراکنده شمر مجموع کرد

فُول باشد باقلا و ذُرَّه ارزن سُلت جو

پس عَدَس دان دانچه مُجّ ماش قَلنان چه نخود

قطعه فی بحر المجتث

چو دل بپردهٔ عشّاق برکشد آهنگ

ببحر مجتث خواندن غزل بنغمه و چنگ

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات

بگوی تا شودت علم و دانش و فرهنگ

سعال سرفه و سرعت شتاب و لبث درنگ

قصیر کوته و واسع فراخ و ضیق تنگ

هلال ماه نواست و قمر مه قمراء

شعاع او زهر و صبغ چه شکوفه و رنگ

اشج شکسته سر و لحیه ریش و اقرع کل

اشل قطع بی دست دان و اعرج لنگ

قتیل کشته و عظم استخوان ضبع کفتار

چو فهد دب نمر یوز دان و خرس و پلنگ

زکیست زیرک و نحریر و حبر دانشمند

ادیب با ادب آموز دان ادب فرهنگ

غُراب زاغ و هزار است عندلیب کُعَیت
ولی حمامه و کَرَوان کبوتر است و کلنك

قَصَب نی آمد و طُرفا کز و بَراعَه غرو
چنانکه ثعبان تمساح اژدها و نهنك

قُنامه پنبه و سوکند دان حُنبذه چهل
اِبِل شتر مغناطیس دان تو نوعی سنك

فِقامه دانش و کافی پسند و طبع منش
ذَلیل خوار و عزیز ارجمند و ضدا هنك

حِمی قُرُغ نُزع و روضه مرغزار شناس
وَطَر چو حاجت و صلح آشتی خصومت جنك

چو تاب و طِیبه یثرب مدینه ام قری
چو بکّه مکه شناس و صفا و مروه دو سنك

جدید حض قشیب بدیع تازه ونو

شریحه هیجه جنبه کمان مقاتله جنك

وله ایضا فی بحر المتقارب

زشرم رخت لاله راخون شده دل

زرشك قدت سرو را پای در کل

فعول فعول فعول فعول

تقارب ازین بحر کردیده حاصل

تراب رغام ثری خاك وطین کل

وطن جایکه کرم و رز زرع مزرعه

ده اسپند درتاختن هریکی را

بترتیب نامیست روشن نه مشکل

مجلی مصلی و تالی و بالی

چو مرناح عاطف حظی مؤمّل

لطیم و سکینت ازب حاجن عروخی

فؤاد است قلب جنان حشا دل

بر این ده دوی دیگر الحاق میکن

یکی هست فاشور دیگر چه فسکل

تو مقوس حو مقبض رسن دان و دیگر

ردیف سکیت اند فاشور فسکل

امام هدی فخر دین فراهی

در اسماء اسپان نگفته است فسکل

بهیم است و مصمت حصان نام اسپ

سر قرم مضرم قاوص است و قرهل

حصان اسپ نر باشد و حجر ضدش

بود مهره کرّه شتر بچه فرمل

توصفرا و غوجا کمان دان و دیکر

مُذکّی شمر هیچه مذبوح بسمل

غیور است رشک و لبوس است ضدّش

اسیفا ست غمکین نحیفا ست بیدل

لبن خشت خام است اجچه پخته

عسیر ضدّ آسان عویص است مشکل

قطعه ایضا فی بحر المتقارب

ایا عارضت رشک خورشید و ماه

کرت در تقارب شود اشتباه

فعول فعول فعول فعول

بخوان خوش تو این بحر هم صبحگاه

ثمر میوه حب دانه و تبن کاه

طریق سبیل صراط است راه

صبی کودک و شیخ خواجه نفس

دم و جند جیش است و عسکر سپاه

غرض خواسته طارق و طالدش

نوش با کهن دان و فاسد تباه

غد و امس عکسند فردا و دی

چو ابیض سفید است و اسود سیاه

غداة و مسا بامداد است و شام

عشا وقت خفتن فلق صبحگاه

نعیده حلیله ضعیفه ربض

زن و بعل شوهر ذنبه کلا

ذَنوبَ است وغَرَبَ است وسَجَل است دلو

رَکِیَّه است بئر وقَلیبَ است چاه

حِجی حِجر لبّ عقل و نُهیَه خرد

خَطا جرم وذَنبَ است وعِصیان گناه

حَطَب هیزم است وضِرام حَصَب

فرو زِینه عشب وکلاء دان گیاه

مَناص مفرّ جای بگریختن

مَلاذ مَعاذ است ومَلجأ پناه

ذَهاب مَجیء رفتن وآمدن

سِباحت بکشتی سباحت شنا

حکم داور ومحکمه جای او

ولی بیّنه همچو شاهد گواه

چو

چو مملوک عبد است مولی غلام

وصیفه امه جاریه هست راه

قطعه فی بحر الخفیف

خوشتر از بحرها ست بحر خفیف

اصل و جمله مثنوی ولطیف

فاعلاتن مفاعلن فعلن

کلّ شیء من الظریف ظریف

من و عن از الی و حتّی تا

این کو کیف چون ام او یا

فی در است و علی بر او کم چند

نحن تا اننا و انّا ما

انتم کم شما و ذا این مرد

اَنتَ تو اَنتِ زن وَلِیَ تنها

اِنْ و لو گر مَتیٰ کی و لا نه

اَیْنَما همچه حَیْثُما هرجا

اَنَا نَحْنُ اِنَّنی و اِنّی من

ما چه و چیست مَن که و مَعَ با

فَ پس و قَبْل پیش و بَعْد پس

لِ مر و لِیْ مرا لَنا مارا

صَه مگو مَه مکن دَع و ذَرْ مان

لِمَ و لَمّا نه و هَلُمَّ بیا

غیر جز فَقَط هرگز اَیْضاً نیز

ثَمَّ آنجا و هٰهُنا اینجا

مُنْذُ مُذْ بنا زان زمان باز

رُبَّه و رُبَّما و ربّ بسا

ذی و هذی و هذه این زن

مردرا ذا و ذوا ست با هذا

تلکَ آن زن چو ذلکَ آن مرد

اَیُّها اَیَّه است زد بفزا

لکَ ایّاکَ دان ترا و لکَ تو

قُل بگو کُلْ بخور و ذُق بچشا

قُم بپا خیز و صِلَه برس او را

رمضن گرما بود و ضِر سرما

قُلْ یکو یعُ بخر فلاح بجا

اَجَل جیرِ و بلی آری

اِضرِب انکه بزن اعدّیرو

لَن ولیسَ نه والَیّ بما
حرف شرط إِنْ ادیب مکتبا
هُوآن مرد باشد وهِیَ زن
شد مثنّای هر دو واسم هُما
هُنَّ جمع زنان وهُم مردان
باز ماراست لفظ إیّانا
مهلًا آهسته باش وواهًا خوش
قلّما اندک ابخ نیکا
ثَمَّ آنجاست ومُنذ از انکه باز
یاس یالیتَ ولعلّ رجا
مِرفَدْ وصَحنْ ورِفدْ وعَشوْ قدح
طُرفه زیبا قبیح نازیبا

قطعه فی بحر المجتث

زهی بپای تو خوبان نهاده روی نیاز
قد چو سرو تو عشاق راست عمر دراز
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات
بکوی مجتث و خوش خوان تو مقام مجار
رجا امید و کراهت سوغ و حل جواز
روائی و نصفت عدل صوت جرس آواز
حضیض نشیب غائر غور راست و فحل و وهده
بقاع ربوه تل است و نجد هضبه فراز
طعام خوردنی و فجل ترب ملح نمک
ارز برنج و مرق شوربا فلو لا فاز
قصید مغز سطبر است و رار مغز نزار

قدید فاق سمین فربه وطویل دراز

محیض دوغ ولبن شیر وکزبره کشنیز

کراع پاچه جبن وبصل پنیر وپیاز

[illegible] سمید ودرمکه نان سفید وخل سرکه

رغیف گرده و[illegible] ابتدا آغاز

قطیع دان رمه جدی [illegible] بزغاله

[illegible] بز وضان میش وتیس نر بز

[illegible] تمام

[illegible] صوف [illegible] باز

[illegible] وخیار [illegible] چنبر

حدید [illegible] ومس چه شنان مقطع کاز

نکوع است ووضوء آب دست وبنی عم

بینه

بنیه قبله و کعبه صلوة هست نماز

عطاس عطسه عجف لاغری جذام خوره

جبان وهاع و هدان بیدل و تسحب ناز

علانیه علن و جهر آشکارا بود

ضمیر فکرت اندیشه سرّ و نجوی راز

وشل نمد غدق ضحل سلسل فتحه

فتیخ غیل غلل آب دان شریک انباز

زنیم سند دعی نیز هم بذی بی شرم

رسیل همره و بعله زن و نجی همراز

کلیم هم سخن است و حریف هم پیشه

قرین ندیم بود همدم و شریک انباز

اکیل همخور و هم کاسه وسی همتا

رفیق یار وموافق عشیر هم همساز

قطعة فی بحر الرمل

ای قدت سرو خرامان وی رخت ماه تمام
بار دیگر ساز در بحر رمل سیر و مقام
فاعلاتن فاعلاتن فاعلات
همچه بلبل بعد ازین این قطعه بر خوان صبح و شام
فرح وغطریف وحلاحل سید و رأس و همام
مهتر است و دست دشت وشیء چیز و اسم و انام
عقوه ساحت اثر کار و قول گفت و فعل کرد
جنب پهلو جار همسایه نگهبان سطح بام
لون رنگ و ریح بوی و باد عینم و غین میغ
نوم خواب و مشی رفتن بعد دور و خطوه کام

زیدم

زُبدَه مسکه دُهن روغن قُطن پنبه صوف پشم
کُوز کوزه قَصعَه کاسه قِدر دیک و کأس جام

لِفت شلغم بقل تره زرع کشت و ریع دخل
کُدس خرمن حُزمه دسته صعب و آلِف تند و رام

ثغر سِن ضِرس دندان ظفر ناخن جِلد پوست
خَدّ رخ جوف اندرون ضیق و خِلق تنگی و کام

آدمی اِنسی اِنسان مردم و جِنّی پری
اَجر مزد و رِشوه پاره غرم تاوان دَین وام

اِصبَع انگشت است لیک اِبهام انگشت بزرگ
بازسبّابه است و وسطی بِنصر و خِنصر تمام

سُقم بیماری و صحّت تندرستی بِنیه پیکر
قیح و دم ریم است و خون و فاسق فی نِیّ است خام

عام حَول حِجّة سال اُسبوع هفته شهر ما
سبت شنبه جُمعه آدینه جَهالة پای خام
جون احد یکشنبه اِثنین وثلثا اَربعا
هست دو شنبه سه شنبه چارشنبه والسلام
پنجشنبه شد خمیس وقرن سی سال درست
بِضع از سه تا بنه مرفهر دهارا سازنام
حین اَبان آنا وقت وحید بدان روز و شب
غدوه بکر و بامداد و فجر و مغرب صبح و شام
اکحل قیفال اِبطی اُسیلم باسلیق
فصد زین رگها کنند مردم همیشه والسلام
طلّ رهمه نرم باران صاعقه باران سخت
جنّة الفردوس دان خلد برین دار السلام

ذ زهر

قطعه فی بحر المجتث

زهی جمال تو امروز به زدی و پریر

چرا خدنگ تو آید بسینه دیر بدیر

مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان

بکوی محنت و مفکن ز مشرع سر در زیر

مبارز و بطل باسل شجاع دلیر

شعیر صبره و کتان جو است و جاش عبیر

غضنفر اسد لیث حارث دلهاث

هزبر قسوره حیدر است و ضیغم شیر

رقاد هجعت خفتن سهاد بیداری

بذول باذل مانح سخی و شبعان سیر

عوج کجی و جرز بی‌گیاه و امت بلند

خباده نرم آخاذه غدیر قاع کویر

قطعه فی بحر الهزج

زهی رویت بخوبی گل دهانت غنچه خندان

قدت سرو روان خال وخطت ریحان باغ جان

مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل

بدان بحر هزج این وزن وخوش این قطعه را برخوان

کتف شانه معی روده عضد بازو یسار آسان

زمجی وزمکی دنبه ومرغ وشوا بریان

صمم کری عرج لنگی بکم گنگی بله کولی

علیم عالم علّامه دانا واسع پژمان

سحاب عارض مزن غمام ابر است وظل سایه

حباء و وابل و وسمی و مدرار و مطر باران

ربیع اسم بهار آمد خریف اسم خزان انگه
شتاء صیف بی شبهه زمستان است تابستان

عدو و خصم دشمن دان حذار و خوف ترسیدن
وثاق بیت کل بند آمد حصین سجن چه زندان

ابی سرکش بطی کاهل طری تازه جنی چیده
خزی رسوا دنی ناکس ضنی لاغر بهی تابان

سغب غرث طوی جوع مصدرها و نغل زوی
یکی سغبان دوم طیان سیم جوعان دکر غرثان

کلف عشق و صلف لاف و سنه سال انین ناله
حذر خاشع فزع خائف فلق هایب وجل ترسان

تقی متقی پرهیزکار و عبقری نیکو
سفن سوهان کدر تیره خدر خیره سد رخنه

وتد میخ و وضین [illegible] و الم درد و جوی سوزش

اقط ببود دواء دارو بثق بدخو مبق گریان

خصر بارد شیم سرد و سخین گرم حزین و غمگین

فرح شادی و سرور بست جذلان فرح شادان

صغر خوردی کبر پیری فلز کانی سمج ناخوش

ذنب دنب و لعب بازی طلب جستن خرب ویران

عنا رنج و سنا رفعت جلا نفی و بکا گریه

حیف میل و خفر شرم صباح اسنت و صخب افغان

عرب عسل غاب غیضه وایك و شرب بیشه

زبد کفك و سنین قحط و مطا پشت جراب انبان

تنوفه مهمه بیفا فلات سبسب و بیدا

جوبه و ودد بیابانش و لوب و حره سنگستان

لغز

لغزا عجبه چیست آنرا شمر اسطور افسانه
قله دوله کره کو بیت و مجن صولجان چوگان

فی الجزا

ای ماه روی مکتبی وی دلبر شیرین زبان
خورشید رویان شده ذکر لبت ورد زبان
مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن
هر روز بختت نو شود از گردش دوران
طور و جبل طود و علم کوه هست و جارث باسبان
طرم عسل اری ضرب شهد و مجان رایگان
میزان ترازو و حمل بار و وقر خواری بود
فلك سفینه جاریه کشتی شراع بادبان
لوح سکاك جو هوا ملان پری خالی طی

قلّه سرو شامخ بلند معراج وسلّم نردبان

جسم وجسد شخص وظلل جو باء جثمان بدن

ذات هستی کون بودن روح نفس مهجه جان

سنّور قطّ خیطل هرّه است گربه کلب سك

برغوث کیك ونمل ذرّه مورچه عالم جهان

سدّ دوسه جدّث توی کظّت پوری وبنت کمان

لا دع گزان بالغ رسان اکّل خوران رائع چران

قلّت کمی راحت خوشی شرّ بدی ملکت شهی

طائر پران ماضی بران جاری روان ساعی دوان

جمع فریق قوم فرقه امّة معشر فئه

طالون بله شکوه کله مجمه کله راعی شبان

غیّ وضلالت کمرهی بغض عداوت دشمنی

تلقا جهه قران نبی تبیان بیان ابن لسان
صالح نکو طالح بتبه کفته بله مدهن دبه
مقول زبان نسوة زنان عایش زیا خزان رنان

القطعه فی بحر المضارع

ای سیم بر که هست دلت همچه خاره سخت
جان در هوای لعل تو خون بست لخت لخت
مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات
این بحر شد مضارع میزان سفید بخت
میزاب ناودان ندی نم شجر درخت
چون ملتجا پناه و ملک شه سریر تخت
کل جمیع قاطبه جمله دان همه
شطر است و نصف نیمه و جزء البعض لخت

فیجن سذاب ثوم قند سیر و بادرنك

دبا کدو و قرع ترا و شد بد سخت

قثا خیار و سیلو چغندر جزر کزر

نعناع پودنه است آثاث متاع رخت

خدعه فریب صبر شکیب و جمال زیب

زی لباس کسوت چون جد حظ بخت

ماه شب چهارده بدر است خرمنش

هاله است سایه فیء بود ماهتاب فخت

[illegible]

ای رخت رشك مشك تاتاری

ذوق بحر خفیف اگر داری

فاعلاتن مفاعلن فعلن

کوزه

کوئی چون بلبلان گلزاری
سکر مستی و صحو هشیاری
تضرّعون و مظاهرت یاری
مبرم متقن متین محکم
مظلم داج مدلهم تاری
وهن ضعف است و ونی سستی
ذلّ ذلّت هوان هون خواری
ابتهال و ضراعت است وضرع
استکانت تضرّع زاری
قسم حلفه و یمین سوگند
ذمّی اهل ذمه زنهاری
یاس حرمان قنوط نومیدی

چون تعطّل بطاله بیکاری

قردکبی قضاعه سك آبی

حرفه پیشه حری سزاواری

ضرب جلد است وعضو هر و زدن

ترکی اورماق وهندوی ماری

عرف خوشبوی وعرف نیکوئی

ملك مشك وبراءة بیزاری

ذبّ دفع است وجزیه سرگزیه

قذف رمی است وشتم وسب خوارمی

تقطیعه فی بحر المضارع

ای برده مهر وماه ز روی تو مشعله

مه کیست تا بروی تو کردد مقابله

مفعول

مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات

بحر مضارع است بخوان خوش تقلقله

خارج برون جمد یخ و زحلوقه جیجاله

داخل درون طبق نه و ضوضا مشغله

دابوغه هندوانه بطیخ خربز

قله

چون کعک کالک و قرص کلیجه لیا

قنفذ کیرپی خارپشت و سلحفات سنک پشت

ضب سوسمار ضفدع جغز و دلو دله

جبهه چکاد و مفرق فرق دماغ مغز

ام دماغ جای وی و جمجمه کله

طلق مخاض درد زه و غیل شیر حمل

آدره غر و شره جدری نفطه آبله

وضع آن بچه که اخر طهرش بود علوق
بنن انکه بازگونه بباید بقابله
مطبوخ پخته مغرفه کفگیر فور جوش
اثفیه دیک پایه و طنجیر پاتله
مشط است شانه دلق کهن منسا عصا
مرط و کسا کلیم بود اربعین چله
سطر است و زبر و خط و رقم سفرچه کتاب
تفتیش و بحث کافتن و فحص مسئله
منحات رنده باشد و منقار اسکنه
مثقب متّه شرک چه بود دام و فخ تله
معیار چه ترازوی زرسنج و هم عمود
شاهین و فلس کفّه چه باشد پلپله

ملّاح کشتی بان و دقل تیر کشتی بان
مجذاف میل کشتی وجردی بود خله

قطعه فی بحر المجتث

زهی بگلشن خوبی قد تو سرو روان
رخ تو بر فلك دلبری مه تابان
مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلات
بکوی مجتث واین بحر را وحوش برخوان
اریکه تخت وانا باردان چو ظرف وعا
جری دلیر و مرض خستگی غرض کام
قشیب جامه نو دان وجامه دان عیبه
بزرك پرده حجاب و کلیم خورد عبا
نمیر آب گوارنده دان وازرق صاف

ثمد غدق کم و بیش و خضاره دان دریا
غدیر چون کو آبی بد شت و قطره پل
عمیق ژرف بود نهر جوی نوال عطا
حباب کویله باشد قراح آب معین
نقیض راکد و رقیه شطن رسن چو رشا
سنان چه سنك فسان و لخاف سنك تنك
رخام سنك بسو بلّه سنك استنجا
نشف چو پاشنه سنك است و سنك سجید گا
که سنك سرمه وطا حونه اثمد است ورجا
عصیر شیره و ماعون زکوة رخت بیوت
سناع کاه کل است و صعود سر بالا
نفیر نا و ملاط است کل میان دو خشت

آمام چه رژه و راز و رازه دان بنا

نهیق بانک حمار و خوان بانک بقر

صهیل بانک فرس صلصله بانک ورا

نعیب بانک کلاغ و طنین بانک مگس

نباح بانک سگ و بانک گرگ چیست عوا

هدیر بانک کبوتر صریر بانک قلم

ضباح بانک روبه عوعوه است بانک اوی

قطعه فی بحر الرمل

ای زبا ریکی میانت همچه موئی در کمر

غنچه از رشک دهانت میخورد خون جگر

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن

خیزد ربحر رمل این قطعه را برخوان زبر

هست منظر روی و نیز آت و سجنجل آینه

هست عیسی سناك موسی دان و حلاق استره

عیر ناجق نر خراست اما آتان ماده خراست

عجل کو ساله ولیکن جحش و تولب خر کره

چون اکاف است و ولیه بردعه پالان خر

مفود افسار است و مخلاة علیقه توبره

قطعه

نامهای پیمبران خدای * هست لا ینصرف مگر شش کس

صالح هود لوط باز شعیب * باز نوح محمد آمد و بس

قطعه

نامهای خارج معصوم در یک بیت من

گفته خواهم تا بمانند یادگار اندر زمن

مصطفی

مصطفی با سه محمّد مرتضی با سه علی

جعفر و موسی و زهرا و یک حسین و دو حسن

قطعه

نه جفت نبی که پاک بودند همه

بود عایشه و خدیجهٔ محترمه

با امّ حبیبه حفصه بود و زینب

میمونه صفیّه سوده امّ سلمه

قطعه

فرزند نبی قاسم و ابراهیم است

پس طیّب طاهر از سر تعظیم است

با فاطمه و رقیّه امّ کلثوم

زینب شمرا رترا سر تعلیم است

قطعه

خواهی که شوی زود تو با علم علیم
بلحارث و جهل دان تو بوطالب عم
عبّاس و ابولهب زبیر و حمزه
عیداق و مقوّم و ضرار است قثم

قطعه

عمّات نبی شش اند ای مرد حکیم
بشنو تو اسامی و بگیر این تعلیم
با عاتکه و امیمه بشمار بره وش
اروی و صفیّه نیز و امّ حکیم

بیت

عمر نبی سج نبوّته کج فی المکّة یج و فی المدینة ی

قطعه

قطعه

برجها دیدم که از مشرق برآوردند سر
جمله در تسبیح و در تهلیل حیّ لا یموت
چون حمل چون ثور و چون جوزا و سرطان و اسد
سنبله میزان و عقرب قوس و جدی و دلو و حوت

قطعه

از اوّل بروج دو و سه ز آخرش
باشد طلوع هر یک دو ساعت و نیم
جوزا و قوس راید و ساعت بود طلوع
وان باقیان را بدو نیم است ای حکیم

بیت

لاو لا لب لا و لا لا شش مه است

لل كطا و كط لل شهور كوته است

قطعه

هشت حرفست انکه اندر فارسی ناید همی
تا نیاموزی نباشی اندرین معنی معاف
بشنو اکنون تا کدامست آن حروف یاد گیر
ثا و حا و صاد و ضاد و طا و ظا و عین و قاف
چار دیگر خاص باشد در زبان فارسی
با تو یک یک من بگویم پا و چیم و ژا و گاف

قطعه

هفت روزی نحس باشد در مهی
زو حذر کن تا نیابی هیچ رنج
سه و پنج و سیزده با شانزده

ببست و یك با ببست و چار و ببست و پنج

قطعه

سمع و بصر است و شمّ و ذوق است و لماس
مجموع حواس ظاهر ای مغزناس
پس مشترك و مخیّله فكرت و وهم
با حافظه دان پنج باطن ز حواس

قطعه

بستان درمی دوده ولیكن بی نم
صمغ عربی در او فكن چار درم
مازو دو درم نیم درم زاج سیاه
از نیم مركّبش فرو سای بهم

قطعه

در قلم از عبارت یاقوت ✱ نکتهٔ کو میت مهیا کن

نکرتی یعنی سیاه وسست ولی ✱ سرخ و سنگین و سنجه یبا

القطعة فی بحر الخفیف

ای قدت سرو رخ گل رعنا ✱ گل ز روی تو در عرق ز حیا

فاعلاتن مفاعلن فعلن ✱ وزن بحر خفیف دان ازما

فرح رجله بقلة الحمقا ✱ خرفه دان فرد و منفرد تنها

معمعان است و دفء حر گرمی ✱ زمهریر است و برد و قر سرما

ورد گل دان و هند باکسنی ✱ ارج و طیب و عبق بو با

نعم و وحش چارپا و سبع ✱ دد و حیوانه دشت و دار سرا

عجز است و ورک چو ردسرین ✱ مثل و کفو است ند شبه همتا

ناس انس و اناس آدمیان ✱ ید دو مادر آدم و حوا

فردا برد شم غنیمت دان ✱ نامه چون ختم شد بنام خدا

ختم

خس جو کاه و سعتر اویشن   می نویسند دوخ را حو

قنو و بسر است و طلع باتز   خوشه غوره شکوفه و خرما

مرطبی اشتر بسیت دو کوهان   ثعلبان روبه و ثعال بیا

این کتاب نصاب آخر شد   در لغت هست خوب و بس زیبا

صد هزاران هزار رحمت حق

هر زمان باد بر معلّم ما

تمام شد

٣٤١٩